

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

پاسخ استاد به اشکال مرحوم امام بر محقق اصفهانی

مقداری از اشکالات امام(قده) به مرحوم محقق اصفهانی را عرض کردیم. قبل از اینکه ادامه مطلب ایشان را بیان کنیم، چند نکته نسبت به این مقدار از فرمایش ایشان به ذهن می‌رسد، این را عرض کنیم بعد سراغ ادامه فرمایش ایشان برویم. عمدتاً نسبت به اراده تکوینی سه مطلب در فرمایشات امام(قده) وجود دارد.

یک مطلب اینکه فرمودند اینکه شوق یکی از مقدمات اراده باشد، حرف درستی نیست. برای اینکه انسان گاهی چیزی را اراده می‌کند که نسبت به آن شوقی ندارد. «قد یرید المکره» گاهی چیزی را اراده می‌کند که نه تنها شوقی به آن ندارد، بلکه نسبت به آن تنفر دارد، مثل خوردن داروی تلخ. انسان نسبت به خوردن داروی تلخ اراده دارد اما شوق ندارد. فرمودند گاهی اوقات شوق هم وجود دارد اما اراده وجود ندارد. بعد نتیجه گرفتند اینکه در کلمات مرحوم آخوند و عده دیگری از بزرگان آمده که اراده، یکی از مقدمات شوق است، این در نظر ما تام نیست.

اینجا نکته‌ای که به ذهن می‌رسد و در کلمات والد بزرگوار ما هم این نکته ذکر شده این است که ما اگر متعلق شوق را عمل بگیریم، این فرمایش مرحوم امام تام است. انسان نسبت به آن داروی تلخی که می‌خورد، شوق ندارد، هیچ تمایلی نسبت به آن ندارد، بلکه تنفر هم دارد. اما اگر متعلق شوق را فایده بگیریم، بگوییم از اول این شخص این عمل را تصور کرده، فایده مترتبه بر این عمل را تصدیق کرده، بعد نسبت به این فایده شوق پیدا می‌کند. اگر متعلق شوق را فایده گرفتیم، که گفتیم شوق به این فایده و این غایت پیدا می‌کند، این فرمایش ایشان در همین مثال‌هایی که زدند، مورد اشکال واقع می‌شود. نسبت به خوردن دارو، شوق وجود ندارد، اما شوق به فایده‌ای که بر این عمل مترتب می‌شود وجود دارد.

بنابراین اینکه در هر اراده‌ای شوق وجود دارد، کلیت آن محفوظ می‌ماند. البته ظاهر کلماتی که می‌گویند شوق از مقدمات اراده است، شوق به خود عمل را می‌گویند، حالا اگر ما به این بیان ذکر کنیم، بگوییم شوق نسبت به آن فایده مراد است، آنگاه در اینجا کلیت پیدا می‌کند.

پس این بیان امام روی یک فرض صحیح است؛ اگر ما شوق را شوق علی العمل معنا کنیم، اما اگر متعلق شوق را فایده‌ی مترتب بر این عمل قرار دادیم، اینجا دیگر این اشکال ایشان وارد نیست.

عرض کردم فقط ممکن است در دفاع از ایشان کسی بگوید ظاهر کلمات این است که متعلق شوق خود عمل است، مخصوصاً این مؤید را هم می‌شود آورد که اگر گفتیم متعلق شوق فایده است، با آن تصدیقی که قبل بوده خیلی تفاوتی نمی‌کند، تصدیق، به فایده تعلق پیدا می‌کند نه به عمل. شما وقتی می‌خواهید یک دارویی را بخورید، اول خوردن آن را تصور می‌کنید، بعد تصدیق می‌کنید این خوردن برای شما فایده دارد و مؤثر است، آنگاه اگر بخواهیم متعلق شوق را هم فایده قرار دهیم، چندان تفاوتی با خود آن تصدیق پیدا نمی‌کند. این یک نکته راجع به فرمایش ایشان.

پاسخ استاد به اشکال دیگر مرحوم امام بر محقق اصفهانی

مطلب دوم در فرمایش ایشان که عمده‌ترین مطلب است این است که فرمودند اینکه مرحوم اصفهانی به تبع فلاسفه می‌فرمایند اراده، جزء اخیر علت تامه برای مراد است و روی همین جهت، انفکاک اراده از مراد محال است و در نتیجه اراده به یک امر استقبالی تعلق پیدا نمی‌کند، می‌فرمایند این حرف هم حرف تامی نیست.

فرمودند به نظر ما اراده جزء اخیر علت تامه نیست، چرا که برهانی بر این مطلب نداریم، تا در نتیجه اراده به یک امر استقبالی تعلق پیدا نکند. نه تنها برای آن برهانی نداریم، بلکه برهان بر خلاف آن هم هست، وجدان هم بر خلاف آن حکم می‌کند. که فرمایش ایشان را توضیح دادیم.

جلسه قبل عرض کردیم این فرمایش ایشان تقریباً یک اصل مسلم فلسفی را ویران کرده است. یک اصلی که به تعبیر خود ایشان از اصول موضوعه حکمت یعنی از اصول مسلمة است و قواعد و مسائلی را بر این اصل مترتب کرده‌اند. یکی اینکه اراده به امر استقبالی تعلق پیدا نمی‌کند.

اینجا برای بررسی فرمایش ایشان باید اینطور گفت که بالاخره معنای اراده در نظر شریف شما چیست؟ وقتی که دیگران می‌گویند اراده جزء اخیر علت تامه است در اراده تکوینه، اراده را به شوق مؤکد محرک للعضلات معنا می‌کنند. وقتی اینطور معنا می‌کنند آنگاه نتیجه می‌گیرند که اراده، جزء اخیر علت تامه است. یعنی وقتی تمام شرایط و مقتضیات و عدم موانع در کار باشد، آخرین جزئی که دیگر بعد از آن معلول و مراد تحقق پیدا می‌کند اراده است. لذا باید دید اراده را چه معنا می‌کنیم؟ یک وقت کسی می‌گوید اصلاً اراده همان شوق نفسانی است، کما اینکه بعضی این «المحرک للعضلات» را نیاورده‌اند و گفته‌اند اراده، همان شوق است و فرقی بین اراده و شوق وجود ندارد. اگر کسی اراده را به معنای شوق نفسانی گرفت، این شوق، هم به یک امر فعلی تعلق پیدا می‌کند و هم به یک امر استقبالی تعلق پیدا می‌کند. شوق نفسانی وجدانا - به تعبیری که در کلمات بعضی از بزرگان است - نیاز به برهان ندارد. اگر اراده را به معنای شوق فقط گرفتیم، شوق نفسانی، هم به امر فعلی تعلق پیدا می‌کند و هم به امر استقبالی.

احتمال دوم در معنای اراده این است که بگوییم اراده، یا شوقی است که مؤکد است و محرک للعضلات است، شوقی که به حد افعال قدرت و اختیار می‌رسد. یا اصلاً شوق آن را حذف کنیم و بگوییم اراده یعنی اختیار. چه زمانی می‌گوییم فلانی اراده کرد؟ زمانی که عملی را اختیار کند، افعال قدرت کند و عملی را انجام دهد.

اگر اراده را به اختیار و افعال قدرت معنا کردیم، این اراده دیگر روشن است که جزء اخیر علت تامه است. شما هر عمل اختیاری را که بخواهید انجام دهید، بعد از اینکه شرایط و مقتضیات در کار بود و موانع هم منتفی بود، آخرین چیزی که این عمل نیاز دارد، اختیار و اراده شما است. اگر اراده را اینطور معنا کردیم، این اراده می‌شود جزء اخیر علت تامه، این اختیار و این اراده به این معنا، امکان انفکاک از مراد ندارد. چرا که مسلم است می‌گوییم وقتی یک عمل اختیاری بخواهد انجام شود، آخرین چیزی که نیاز دارد این است که فاعل مختار آن را اراده می‌کند. پس این می‌شود جزء اخیر علت تامه. از این اراده، مراد انفکاک ندارد. این اراده، هم در مورد خداوند اینچنین است و هم در مورد ما انسان‌ها اینچنین است. شما یک فعلی را پیدا کنید اختیاری، که بگوییم شما فعل را اختیار کردید، افعال قدرت (همان تحریک عضلات) انجام شده، اما آن فعل واقع نشده است. امکان ندارد. چون می‌گوییم این اراده بعد از این است که شرایط موجود است و موانع هم مفقود است.

یک وقت می‌گویید من اجتهاد را اختیار کردم، شرایط می‌خواهد، از صد شرط، شاید ده شرط هم موجود نباشد. اما داریم فرض می‌کنیم، می‌گوییم معنای اراده را بعد از تحقق شرایط، رفع موانع، وجود مقتضیات، آن آخرین مرحله که عبارت از اختیار انسان است، اسم آن را می‌گذاریم اراده. این اراده دیگر از مراد منفک نیست. این اراده، هم در خداوند محقق است و هم در مورد انسان‌ها محقق است. هم در خداوند این اراده تکوینه است و هم در انسان‌ها.

بنابراین هرچه در فرمایش ایشان تأمل شد، وجه صحیحی برای آن نیافتیم، مگر اینکه معنای اراده را غیر از این دو معنا در نظر گرفته باشند، یعنی اراده را نه شوق معنا کنند و نه به اختیار معنا کنند. که حالا در کلمات ایشان ذکر در تعریف اراده نیست. حق این بود که وقتی آن معنای فلسفی را تخریب می‌کنند، یک معنایی را هم ارائه دهند. بعید نمی‌دانم که در رساله طلب و اراده که در آنجا بحث مفصلي دارند و در دوره دومی که بحث کفایه را داشتیم من رساله طلب و اراده امام را در طی هفت، هشت جلسه تلخیص کردم و گفتم، شاید ایشان آنجا برای اراده یک معنای دیگری دارند. و الا اگر همین دو احتمالی که بیان کردیم و گفتیم باشد، طبق این دو احتمال نتیجه روشن شد که چه باید گفت.

نتیجه‌ای که ما می‌گیریم این است که در اراده تکوینی بنا بر این که اراده به معنای شوق مجرد نباشد، اراده را ما به نفس شوق معنا نکنیم و اراده را به اختیار و اعمال قدرت معنا کنیم؛ 1- بین این اراده و مراد انفکاک حاصل نمی‌شود، 2- این اراده تکوینی به یک امر استقبالی تعلق پیدا نمی‌کند.

فقط یک نکته اینجا باقی می‌ماند و آن این است که امام(ره) می‌فرمایند: مؤید ما بر اینکه اراده استقبالی به امر استقبالی تعلق پیدا می‌کند، همین اراده الله است. خداوند در ازل اراده فرموده ایجاد آنچه نبوده و بعد موجود شده، این عالم نبود و بعد موجود شده و حادث است. آن موقعی هم که خداوند اراده کرده، اراده تکوینی حق تعالی از ازل به ایجاد آن چه که نبوده و بعدا بود شده تعلق پیدا کرده است.

این را به عنوان مؤید آورده‌اند که ما می‌توانیم بگوییم اراده تکوینی به یک امر استقبالی تعلق پیدا می‌کند و در نتیجه تفکیک بین اراده و مراد اشکالی ندارد.

حالا این مؤید صحیح است یا خیر؟ این به یک بحث مفصل فلسفی برمی‌گردد، آنجایی که در بحث علت و معلول، عدم انفکاک بین علت و معلول را اثبات می‌کنند.

آنگاه این شبهه مطرح می‌شود حالا که می‌گویید بین علت و معلول انفکاک نیست، بین خدا و موجودات چگونه مسأله را حل می‌کنید؟ مکتب مشاء به عقول عشره پناه بردند و آمدند از آن راه مسأله را حل کنند. ابتدا عقل اول آفریده شده، بعد عقل دوم، بعد عقل سوم تا عقل عاشر. حکمت متعالیه این را مورد خدشه قرار داده و یک بحث خیلی مفصلي است.

علي أي حال؛ در نقد این تأیید امام اینطور عرض می‌کنیم که از نظر فلسفی اینچنین نیست که شما می‌فرمایید ما بگوییم اراده محقق شده اما مراد نبوده. اینجا راه‌هایی را برای عدم انفکاک علت و معلول ذکر کرده‌اند که در محلّ خودش مورد بحث است و نهایت این است که با مثال نمی‌شود یک قاعده فلسفی و یک قاعده مسلم عقلی را خدشه‌دار کرد. وقتی می‌گوییم اراده یعنی اختیار، اختیار جزء اخیر علت تامه برای عمل است. با فرض وجود همه شرایط و مقتضیات و عدم الموانع، قاعده عقلی مسلم اقتضاء می‌کند عدم انفکاک اراده از مراد را. دیگر ما حالا اگر در یک موردی و مثالی بحسب ظاهر هم نتوانستیم آن مثال را حل کنیم، بالاخره به یک نقطه‌ای برسیم بگوییم ما نمی‌فهمیم خداوند چگونه عالم را ایجاد کرد، اما این سبب نمی‌شود که این قاعده مسلم فلسفی را ابطال کنیم.

سوال:....؟

پاسخ: در همان آیه هم بحث همین است که بین «کن»، «فیکون» بالاخره آیا اتصال و تقارن زمانی است؟ فلاسفه بعد از اینکه می‌گویند بین اراده و مراد انفکاک نیست، این «کن فیکون» را می‌گویند بین آن هیچ تقارن زمانی وجود ندارد. یعنی همان امر فعلی خدا «کن»، باز در آنجا می‌گویند «کن» بصورت صیغه إفعال نیست که خداوند ندا دهد «کن»، بعد «یکن» محقق شود. «کن» حاکی از اراده تکوینی خداوند است که عده زیادی آنجا همین را می‌گویند که همان لحظه که اراده تکوینی تعلق گرفت، «یکون» هم می‌آید، محقق شدن عمل هم همان.

اینطور نیست که خداوند هزار سال پیش اراده کند و بعد از هزار سال، آن فعل در عالم خارج محقق شود. آن هم تقریباً اکثر آنهایی که می‌گویند بین اراده تکوینی و مراد انفکاک نیست، تقریباً به ظاهر این آیه هم استدلال می‌کنند. آنهایی که می‌گویند انفکاک است، می‌گویند «کن فیکون» «فاء» تفریع دارد، ممکن است بین این دو از نظر زمانی هم یک زمانی فاصله شود.

علي أيّ حال؛ این بحث اراده تکوینیه یک بحث خیلی مفصل و عمیقی است، می بینیم که هم در فلسفه مطرح است و هم در علم اصول مورد استفاده واقع می شود و هم در آیات شریفه قرآن «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، یک بحث مفصلی است در آنجا که این «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ»، این اراده، چه اراده ای است؟ اگر بگوییم این اراده، اراده تکوینیه است، می گویند اینکه فضیلتی برای اهل بیت نشد. خداوند به اراده تکوینیه، اراده کرده که رجس از آنها دور باشد، اینها معصوم باشند. این اراده تکوینیه را در حق دیگران هم اگر می فرمود همین طور می شد. اگر بگوییم این اراده تشریعیه است، خوب اراده تشریعیه هم نسبت به همه است. خداوند با ارسال رسل و ارسال کتب، اراده کرده که رجس و پلیدی از همه دور باشد. لذا یکی از آیات مشکله، که فهم آن برای ما خیلی مشکل است همین است. لذا والد بزرگوار ما به همراه مرحوم اشراقی داماد امام (رضوان الله علیه) یک کتابی حول این آیه شریفه نوشته اند، فقط راجع به همین آیه است «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» آنجا هم یک بحث مفصلی دارند که این اراده تکوینی است یا تشریعی؟

علي أيّ حال؛ این یک بحث خیلی خوبی است، اگر آقایان بخواهند به عنوان یک رساله علمی آن را دنبال کنند، هم از جهت علمی بحث بسیار خوبی است و هم آثار زیادی دارد و کاربردی است در تفسیر قرآن و علم اصول و غیره... . این تمام کلام در اراده تکوینی. فردا بیان امام (ره) در اراده تشریعی را ذکر می کنیم و می خواهیم بعد از آن هم بیان مرحوم آقای خویی را بیان کنیم. کلام ایشان را در کتاب محاضرات، جلد 2، صفحه 351 ملاحظه کنید، بیان ایشان را هم که بگوییم این قسمت از بحث تمام می شود.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ